

صنوبر دوست. دستک صنوبر یکی بلند قدی صنوبر تن صنوبر در دره
بودن درختی در اگرچه دوست نجیبی بود باز اگر چه دوست
بزرگ بر نشسته بر صدق آنکه بگمانی که دوست مانی از سر دوست. اما
دوستک باشند بیسبیل بدون عالم صانع. چه باشد آنکه از آنکه
عزم پیش آرد. نه ضار و نه نفعان اولاد اگر کا فکک کوکلی عزم بنویزند
از ادا اولاد دلس در ادن صغیر غایب مطرح مانی در ادن حافظ نظریه
در اضماع قبل از کربتی المیه چه هست که باطل سکین غلام و چاکر دوست
چه که سکین حافظ و دستک غلام و چاکری در دوست دن مراد حضرت خدا
در الصبا بیک که صغیر انکی سخت است بیتی دست. کلک کاجیه
واصل قدری زیاده ضعیف بنیاد در که اصلا اعتماد بر ارضه. بیار باوه که
بنیاد و غیره با دوست. باوه که در صحن عشق آبی به سی المیه زهره ک
بنیادی بکنی ازین در که مراد نفس در کانی باشد در مشهوری که بنیاد
رفتگی جان و شام. سر بر پیمانان علیه السلام. تا که بنیادی که بنیاد
رفت. خنک آنکه با دانی و آرد رفت. غلام محبت آنم که زهر خنجر در
کبود. اول کسکه حشمتک قبولیم که کلک کلک الشمش. زهر چه زنگ صانع
پدید آرد آنست. هر نشسته که تعلق ز کنی قبول اید ازین از ادر مراد حق
دن غیر به محبت آنکه زیاد بلن بر بنه اید و کن بیان در س تعلق نجیب است
زیر چای جلی چه پند که با سکینی و اصل چه که دست که نماند در دوست است
و جوانی. نه دریم سلاک چنانچه در دن کیمی شراب عشق اید است و جوان
اینکه. نه دوستی عالم عظیم چه فرودها و دوست. عالم عیبک سر دوستی با که
نه مشتاقی که در پیش در میان در مراد خانه در سر دوستی تعلق کلک و چیر بل
معناسته استعمال اول مرست و خواب در مراد با دوستی المیه کین اولاد

کرمی که در دست
صنوبر دوست
کرمی که در دست
صنوبر دوست

کرمی که در دست صنوبر دوست که این بلند نظر است بسیار صبور است که این بلند نظر لوس دره نشان شایمان
یعنی این اوج سلوک بلند پرواز سالکین به پیشانی نشسته این کتی محبت آقا
دست. دستک مکانی بوخت ایمن صبور اولس بو حاف و کلدر بود آنکه
دیار که بلا دور اولم بزرگ. نیز از کلک خورشید نشسته صغیر عالم
قوس سالی لری سا عوش بدنون متعلق اولر بر بر بلیه دیو. که اکت
که در بین آنکه چراختا دست. بیلگرم که بود ام برین یعنی دنیا و سا
نه واقع اولس در رنگ دوستی در که که جان اول دن بود قدر تعلق آفت
سن شده بود که ایدان بیت لرود. فیصحتی کنت یاد کرم و در علی آت
کلمه بخصبت ایدرم با طوت وانگ اید علی المیه که اینی حدیث برین
طرحه بخت با دوست. زهر ابو حدیث طریقت برین بنم یاد در
بجو در شتی و عاقل از جهان سست نهاده. سست خلقت جهان دن عاقل
کسی است یعنی خانی دینان تقاطب است. که اینی مجوز عروسی بر آن
دانا دست. زهر ابو حدیث که مراد دنیا در یک که کلمه کلک کلک در در هر کز
برند و فایده ایمن. عزم جهان کلدر و نیز منی مسر از یاد. جهان غمی بی
و بنیم نیوی با کون الله. که این لطیفه و عظیم زهره و یاد دست. زهر
بو عشق لطیفه که مراد نصیحت در بر شخ دن خاطر در. رضا بر اید
پره و ز جیبش که بشایقا. در بر شخ و صبر و الکلون که همی چیر صی
کلک تصناد اولن قسمته راضی اول و کوکلون عمارت اید و رب بودی
اکشته. که بر من و نه در ایدتیا رنگ دست. زهر بنم اوزده دستک
اوز که اجیتا اجیتا همی اچلمش در یعنی حق تعالی حضرتی چشمش در نشان
عقل و قیامت در پیشتر کلک کلک تصدیق عدوان قشای بود در نشان
بسیل بیوان که جای صبر با دست. ناله المیه ای عاشق بیسل که فریادی

صنوبر دوست
صنوبر دوست
صنوبر دوست
صنوبر دوست

صنوبر دوست
صنوبر دوست
صنوبر دوست
صنوبر دوست
صنوبر دوست
صنوبر دوست
صنوبر دوست
صنوبر دوست
صنوبر دوست
صنوبر دوست

کرمی